

رکونیم برای روز سوم

فیلمنامه :

رکونیم برای روز سوم

Requim for the third day

نویسنده :

ایوب آقاخانی

به نام یگانه هنرمند

غروب - مقابل ساختمانهای هم شکلی در تهران - خارجی

خورشید در آسمان به خون نشسته. در آستانه تاریکی هستیم. ساختمانهای هم شکلی، کنار هم در منظر ما هستند. زنگ تلفن در زمینه تصویر شنیده می شود. بر فراز بسیاری از آنها و روی برخی تراسها، آنتن معمولی تلویزیون و دیش ماهواره دیده می شود. با صدای زنگ تلفن، به یکی از ساختمانها و در همان ساختمان به پنجره یکی از طبقات نزدیک می شویم.

قطع به :

آپارتمان سیاوش حیاتی - داخلی - [همان زمان]

تلفن داخل آپارتمان زنگ می خورد. تلویزیون روشن است و بی صدا. روی یک مبل راحتی، مقابل تلویزیون مردی غرق شده که چهره اش را نمی بینیم اما یکی از پاهایش تا بالای زانو گچ گرفته شده. یک واکر کنار مبل دیده می شود. دست او از کناره مبل بیرون افتاده و با کمی فاصله روی عسلی است. عینکی روی عسلی دیده می شود و یک پاکت خالی و تقریباً مجاله شده آبمیوه حاضری. بر صفحه تلویزیون - بر عکس تصویر بیرونی ساختمان یک روز آفتابی است. یک فیلم مستند در باره جانوران! تلفن همچنان زنگ می خورد. عکس العملی از مرد روی مبل دیده نمی شود. تلفن در پیشزمینه تصویر نشسته و در پسزمینه، تلویزیون روشن و مبل که پشت به ماست دیده می شود. صدای پیغامگیر در فضا می پیچد :

صدای سیاوش — «سیاوش حیاتی». متاشفم. باید پیغام

بذارین؛ البتّه اگه بخواین!

صدای بوق شنیده می شود. زنی آن سوی خط است. صدایش در فضا پخش می شود.

صدای هانیّه - «البتّه که می خوام! (نرم می خندد) «سیا»

گوشی رو بردار. من که می دونم خونه ای! الهی

بگردم با اون پات مگه کجا می تونی بری؟ نکنه ازم

ناراحتی که این روزها پیشت نیستم؟ آره؟ آره

«سیاوش»؟ گوشی رو بردار عزیزم. تو «هانیّه» رو می

بخشی می دونم..... شاید هم حمومی جایی هستی.

باشه. بازم زنگ می زنم. خواستم حالتو بپرسم و بگم

که اینا ظاهراً تا سه روز دیگه فیلم برداری رو تموم

می کنن و بر می گردیم تهران. یارو خیلی مستند

ساز قابلیه. فیلم بدی نشده. سه روز دیگه تحمل کنی

اومدم پیشت. در ضمن... من دیگه خسته شدم بسکه

درباره من و تو می پرسن. گفتم «چرا از خودش نمی

پرسین؟» دیگه هرکی بپرسه، همینو می گم. خودت

حتماً جواب بهتری داری. البتّه ماجرای پاتم، بهانه

بدی نیست! مواظب چشمات باش! باز عین کنه

نچسبی به اون مبل و چشم بدوزی به تلویزیون ها!

دکتر قدغن کرده؛ «سیا» جونم پشیمون می شی ها.

یه خرده ملاحظه کن! ماچ ماچ!

تماس قطع می شود. بوق اشغال. بوق هم قطع می شود. دست مرد، کانال تلویزیون

را عوض می کند: عده ای در حال پیاده روی هستند. عوض می کند: «تام و جری».

عوض می کند: عاقله مردی در حال سخنرانی است. تلویزیون را از حالت Mute (بی

صدا) در می آورد. بخشهایی از حرفهای مرد را می شنویم: (می تواند به جای این

رکونیم برای روز سوّم

واژه ها، از هر نوع ادعا و وعده سیاسی استفاده شود. البته لازم است، رَجُل مربوطه
برای مخاطب آشنا نباشد.)

مرد (تلویزیون) - مطابق آخرین آماری که به دست من
رسیده، این مشکل هم به طور کامل رفع شده و هم
اکنون هم میهنان عزیز ما، به راحتی دارن از
تسهیلاتی که براشون پیش بینی شده بود، استفاده
میکنن....

غروب تصویر

بر زمینه صفحه تیره نوشته می شود :

«روز اوّل»

مقابل آپارتمان - روز - خارجی

تصویر ساختمانی که پیشتر دیده‌ایم در نور روز و آفتاب گرم تابستانی.

آپارتمان سیاوش حیاتی - روز - داخلی [همان زمان]

تلویزیون روشن است و اخبار پخش می شود. مرد همچنان روی مبل است. پاکت خالی چیپس روی
عسلی می افتد. عینک از روی عسلی برداشته می شود.

رکونیم برای روز سوم

چهره «سیاوش حیاتی» را می بینیم که عینک را بر چشم می گذارد. پیداست چشمانش ناراحتند. از روی بشقاب یک ساندویچ کلاب آماده بر می دارد و باز می کند. قوطی فلزی نوشیدنی را هم با سر و صدا می گشاید. پیداست چند روزی است به سر و ریشش نرسیده. گازی به ساندویچ می زند. گزارش هواشناسی در حال پخش است.

هواشناس - «خوشبختانه در اقصی نقاط کشور عزیزمون، باران رحمت الهی

در حال باریدن و هم وطنان محترم می تونن در این فصل، از این هوای

مطبوع و صد البته از طراوتی که به فضای سر تا سر کشور بخشیده

استفاده کنند!»

مرد لحظه ای از خوردن دست می کشد. به پنجره ها خیره می شود. پرده ها و پنجره ها بسته اند و نمی تواند بیرون را ببیند. نگاهی به پا و نگاهی به واگرش می کند. لحظه ای مردّد است. دوباره ساندویچش را گاز می زند. کنترل اسپریت روی دیوار را که در حال کار است در حالت «کولر» است برمی دارد و خاموشش می کند.

قطع به :

مقابل آپارتمان - روز - خارجی

همان نما، که گرم است و خبری از باران نیست !

غروب تصویر

بر زمینه صفحه تیره نوشته می شود :

«روز دوم»

در تاریکی صدای زنگ تلفن شنیده می شود. تصویر گشوده می شود به :

آپارتمان - صبح - داخلی

همچنان تلویزیون روشن است. یک میز گرد سیاسی در حال پخش است. بحث آنها داغ است و به نظر می رسد بر سر چیزی در حال منازعه اند. صدای تلفن در داخل آپارتمان پیچیده. «سیاوش» عینک از چشم بر می دارد و صدای تلویزیون را قطع می کند. چشمانش پیداست که ناراحتی دارند. به طرف تلفن رو بر می گرداند. صدای پیغامگیر در فضا می پیچد :

صدای سیاوش - «سیاوش حیاتی» . باید پیغام بذارین؛ البته اگه بخواین!

صدای بوق شنیده می شود. «هانیه» آن سوی خط است.

صدای هانیه - " دیگه مطمئن شدم ازم ناراحتی. دیروز و امروز اومدم پشت

خط موبایلت جواب ندادی. معلومه جواب منو نمی دی فقط ! چرا؟ چون تو اون وضع پیشت نیستی؟ خب عزیزم من به جای تو اومدم سر این پروژه! خودت خواستی ! مگه نه؟ عکسهای هم که من می گیرم بد نیست. اینا که راضین ولی مطمئناً اگه خودت بودی بهتر بود. من اونطوری راضی تر بودم. ... حادثه‌س ... پیش میاد؛ همیشه که اینطور نیست... ای بابا... (با شیطننت) حالا میام اونجا گوشتو می گیرم. واسه من ناز می کنی؟ آره؟ (جدی تر) زنگ زدم بهت بگم با آهنگساز این کار حرف زدم. اومده بود سر صحنه. درباره موسیقی کار کوتاه خودمون که می خوایم بسازیم. گفت بهترین فرم براش رکونیمه. البته براش توضیح دادم که کار درباره یه آدمیه که تو شرایط خاصی مسخ می شه و قدرت فکر و اراده واقعی شو از دست می ده. گفت من «رکونیم» رو پیشنهاد می کنم. می گفت «مرثیه» برای این آدم، بهترین فرمه. مفهوم تو فیلم کوتاه، بهتره سریعتر و واضحتر منتقل بشه. با این فرم، موسیقی هم می تونه کمک کنه که ایده و مفهوم سریعتر خودشو نشون بده می شنوی؟ به هر حال فردا کار تموم می شه. آماده

رکونیم برای روز سوم

باش که پیام اینجا و گوشِ نامزد شیطونِ دو دره مو بگیرم. نشینی
جلوی تلویزیون پانسی‌ها! چشمت داغون می‌شن! قاطی می‌کنی‌ها!
دوباره همون حرفهای همیشه تو زن که «کار بهتری ندارم بکنم!» ...
ماچ ماچ!

صدای بوق اشغال شنیده می‌شود. بوق هم قطع می‌شود. «سیاوش» چشمانِ ناراحتش را می‌مالد. دوباره
عینک به چشم می‌گذارد و تکیه می‌دهد. صدای تلویزیون را دوباره باز می‌کند. منازعه ادامه دارد. کانال
را عوض می‌کند. ظاهراً بخشی از یک سریال تلویزیونی است؛ زنی چادر به سر و میانسال به طرف دوربین
می‌دود و با چشمانی اشکبار در حیاط خانه، کسانی را صدا می‌زند:

زن - (در تلویزیون) «محمد»، «زهرا»، «کوثر»، بدوین! بیاین! همه چی
درست شد! درست شد! همه چی! (گریان از خوشی) خدایا شکر! ...
شکرت

غروب تصویر

در تاریکی ، بر زمینه صفحه تیره نوشته می شود :

« روز سوّم »

خیابانهای شهر - ظهر - خارجی

خیابانهای مختلف را می بینیم که عموماً خلوتند و هر از گاهی شاید، عابری یا خودرویی گذر کند. صدای گوینده تلویزیون را روی این تصاویر می شنویم :

گوینده تلویزیون - "طبق گزارشات واصله، در سطح شهر شوری بر پاست. همه تا اونجایی که می تونن سعی می کنن که این مراسم با شکوه بیشتری برگزار بشه. هم اکنون به یکی از مناطق شهر سر می زنیم و با چند تن از هم وطنان عزیزمون هم کلام می شیم..."

قطع به :

آپارتمان - ظهر - داخلی [همان زمان]

بر صفحه تلویزیون می بینیم که گوینده به صف طویلی از مردم نزدیک می شود و با یکی از آنها مصاحبه می کند. همزمان تلفن زنگ می خورد. صدای تلویزیون قطع می شود. «سیاوش» که کمی آشفته تر هم شده ، به کندی سر به طرف تلفن می گرداند. او عرق کرده است و کولر همچنان خاموش است.

تلفن بر پیشزمینه تصویر می نشیند. صدای پیغامگیر در فضا پخش می شود :

صدای سیاوش - «سیاوش حیاتی» . متاسفم. باید پیغام

بذارین؛ البتّه اگه بخواین!

صدای بوق شنیده می شود. «هانیه» آن سوی خطّ است. صدایش در فضا پخش می شود :

هانیه - " سلام داریم راه، می افتیم. البته شنیدم همه جا شلوغه. تو تلویزیون گفتن. حالا امیدوارم زود برسیم . تو که جواب تلفنهای منو ندادی نامرد! میام می بینمت و از دل هم در میاریم. مگه نه؟ یه اسم برا فیلمت پیدا کردم. البته شاید تا الان اگه تو تلویزیون ذوب نشده باشی، خودتم کارهایی کردی. نمی دونم. به هر حال بهش فکر کن! «روز سوّم»! خوشگله نه؟ خیلی نگران چشماتم. دکتر گفته بود خواب کافی، پرهیز کتاب و روزنامه و تلویزیون! نکنه مجبور شیم شبکیه رو عمل کنیم. حالا بیام ببینم چیکار کردی دیگه! در ضمن آقای «ره بین» همون آهنگسازه، به عنوان نمونه یکی دوتا سی دی بهم داده که توش چندتا رکوئیم مشهوره. برای آشنایی. اگه دوست داشتی رو همین فرم کار می کنیم. فعلاً ماچ ماچ!"

صدای بوق اشغال. آن هم قطع می شود. به «سیاوش» نزدیک می شویم. عینک را بر می دارد و چشمانش را می مالد. از دید او تصویر تلویزیون را تار و تیره می بینیم که عدم وضوح آن کم و زیاد می شود. او چشمانش را ریز تر می کند و مدام با فشار می بندد و باز می کند. تغییری ایجاد نمی شود. کانالها را می چرخاند. از دید او همه را تار و کمی تیره می بینیم :

– گزارش هواشناسی

– کارتون تام و جری

– مردی پشت میکروفون، بسیار پرشور؛ در حال سخنرانی!

– اخبار!

– سریال تلویزیونی

– نمایش عروسکی؛ دستی عروسکهای نخی را می گرداند!

رکونیم برای روز سوّم

— تبلیغ همان آبمیوه ای که «سیاوش» تعدادی از آنها را خورده
و ما پیشتر دیده ایم

کم کم در این تعویضها تصاویر کج و معوج هم می شوند.

— خواننده ای می خواند.

— راز بقاء! ماری به دوربین نزدیک می شود. دهانش را باز می
کند. زهر می پاشد. تصویر کج و معوج می شود.

- عینک از دست «سیاوش» می افتد روی عسلی!

غروب تصویر

آپارتمان - صبح - داخلی

صدای زنگ در، در آپارتمان می پیچد. «سیاوش» روی همان مبل خوابش برده. آشفته؛ تیره؛ خسته؛
خراب؛ دور و برش پُر از آشغال و قوطی ها و پاکت‌های اجناس و خوراکی های حاضری ... و تلویزیون
روشن است. صدای زنگ چند بار، سمج، در خانه می پیچد. «سیاوش» در خواب تکانی می خورد.
چشمانش را باز می کند. صدای زنگ! تکانی می خورد! ساعت را روی تلویزیون می بیند (از تله تکست)
۹ صبح است؛ اما «سیاوش» درست تشخیص نمی دهد. عینک را از روی عسلی بر می دارد و به چشم می
گذارد. باز هم از دید او تصویر کج و معوج است و خوانده نمی شود. عینک از چشم بر می دارد. دست به
واکر می برد.

- به زحمت به در می رسد. صدای زنگ. در را باز می کند. از دید او تصویر کج و معوج زنی را در چهارچوب
در می بینیم.

سیاوش - بله؟

هانیه - (کمی پرشور) سلام عزیزم! ... «سیا» ... چقدر هپلی شدی!

از دید «سیاوش» می بینیم که مدام تلاش می کند، تصویر را وضوح ببخشد و موفق نیست. (باید دقت شود که زن همواره از دید «سیاوش» دیده شود).

هانیه - چت شده؟ منم ... «هانیه»!

«سیاوش» گیج و کلافه است. چشمانش را به سرعت باز و بسته می کند. زیر لب انگار که باور ندارد، آن گونه که می توان شنید، تکرار می کند:

سیاوش - «هانیه»!

هانیه - خوبی؟ (نگران) «سیا» با تو ام!

«سیاوش» عرق کرده. یک کشیده به صورت خود می زند. تصاویری که از اطرافش - مخصوصاً «هانیه» - می بیند، کج و معوج و تیره و تار است. دست به در می گیرد. صدای «هانیه» کم کم دور می شود.

هانیه - می خوام بریم دکتر؟ چیکار کردی با خودت؟

تصویر محو «هانیه» به «سیاوش» - دوربین - نزدیک می شود که در حال سقوط است. «هانیه» سعی می کند او را بگیرد ...

غروب تصویر

(عنوان بندی پایانی)

رکونیم برای روز سوم

فروردین ۸۷

: